

فصلنامه آیین حکمت

سال اول، پاییز ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۱

حیثیت تقییدی در حکمت متعالیه

علی افضلی*

از اصطلاحات دقیق که در حل برخی مسایل اساسی در فلسفه صدرایی نقش بس مهمی دارد، حیثیت تقییدی است و طرح و بررسی اقسام آن رابطه جواهر و اعراض، صفات و جوهری با ذات واجب، معقولات ثانیه فلسفی با متن وجود، ماهیات با متن وجود و بالآخره شئون متکثره هستی با متن وجود واحد را به روشنی تبیین می‌کند. این نوشته در صدد تبیین حقیقت تقییدی و اقسام چندگانه آن است.

واژه‌های کلیدی: حیثیت تقییدی، واسطه در عروض، حیثیت تقییدی مجازی، حیثیت تقییدی انضمامی، حیثیت تقییدی حقیقی، حیثیت تقییدی نفادی، حیثیت تقییدی اندماجی، حیثیت تقییدی شأنی.

* پژوهشگر و مدرس حوزه و دانشگاه

طرح مسأله

از اصطلاحاتی که نقش بسیار مهمی در فهم برخی از مسائل کلیدی حکمت متعالیه دارد، اصطلاح حیثیت تقییدی است؛ چرا که فهم درست از نحوه ارتباط وجودی و خارجی وجود اصیل با ماهیات و احکام ذاتی وجود، مانند وحدت و فعلیت، منوط به شناخت دقیق از حیثیت تقییدی است. این اصطلاح که چندان در بحث‌های فیلسوفان گذشته نبوده از زمان میرداماد (۱۳۶۷: ۵۱ و ۷۹) و ملاصدرا (۱۹۸۱: ۸۶/۱؛ ۱۹۸/۷) بسیار به کار رفته است.

حیثیت در این اصطلاح، همان‌گونه که در اقسام مقابل آن یعنی حیثیت اطلاقیه و حیثیت تعلیلی وجود دارد، در حقیقت به معنای قیدی است که با ذات موضوع خارجی لحاظ می‌شود؛ ملاحظاتی سبزواری ذیل سخنی از ملاصدرا درباره حیثیت تعلیلی و تقییدی می‌نویسد:

هرگاه شیئی به یک حیثیت مقید گشته باشد، از این تقیید سه نوع غرض وجود دارد؛ اول آنکه غرض از تقیید، بیان اطلاق ذات موضوع از همه ماعدای اوست که به این حیثیت «حیثیت اطلاقیه» گویند، مانند: ماهیت من حیث هی حکم این چنینی دارد؛ یعنی حکم ذات ماهیت با قطع نظر از تمامی ماعدای آن چنین است... دوم آنکه غرض از تقیید، بیان علت حکم برای مقید است که در این صورت «حیثیت تعلیلی» نام دارد، مثل آنکه گفته شود: انسان از حیث تعجب خندان است؛ سوم آنکه غرض از تقیید، مجموع مقید با قید اخذ شود، در این صورت «حیثیت تقییدی» خواهد بود، مثل آنکه گفته شود: جسم از حیث آنکه سطح است، سفید است. (صدرالدین شیرازی، همان: ۹۳/۱ تعلیقه).

با این سخن، گفتار ملاصدرا در این باب روشن می‌شود:

مصدق حکم بر اشیا گاهی ذات موضوع است، بدون آنکه حیث دیگری

اعتبار گردد... گاهی ذات موضوع به اعتبار حیثیت تعلیلی خارج از مصداق حکم

است و گاهی همراه با حیثیت تقییدی است که غیر از ذات موضوع است. (همان)

ضروری است پیش از تعریف دقیق حیثیت تقییدی و اقسام آن به سه نکته

بپردازیم:

۱. واسطه در ثبوت و واسطه در عروض، دو واژه همگنی هستند که در حکمت متعالیه به صورت اصطلاح در آمده‌اند و گاهی جایگزین این دو حیثیت می‌شوند؛ یعنی به حیثیت تعلیلی، واسطه در ثبوت و به حیثیت تقییدی، واسطه در عروض می‌گویند. سرّ این گزینش آن است که در حیثیت تعلیلی حیثیت همان واسطه‌ای است که نقش علت را دارد؛ مثلاً تعجب در قضیه «انسان از حیث تعجب خندان است» واسطه و علت خنده انسان است. در حیثیت تقییدی نیز حیثیت همان واسطه‌ای است که با ذات موضوع همراه باشد و تا زمانی که با موضوع است، موضوع به آن وصف متصف می‌گردد و لذا هنگامی حیثیت، تقییدی است که به همراه موضوع، موصوف واقع شود و بدون آن از چنین اتصافی بهره‌مند نگردد؛ مانند قضیه «جسم از حیث سیاهی سیاه است» که عرض سیاهی، واسطه اتصاف جسم به وصف سیاهی می‌شود.

۲. حیثیت واسطه‌ای است که منشأ اتصاف خارجی موضوع به عنوان «مقید و

ذوالواسطه» به یک قید و وصف می‌گردد که اگر این اتصاف، حقیقی باشد، آن

حیثیت، واسطه در ثبوت و حیثیت تعلیلی خواهد بود و اگر مجازی باشد، واسطه

در عروض و حیثیت تقییدی خواهد بود. حال اگر واسطه، واسطه در عروض باشد، اگر وصف و قید از «وجود فی نفسه لغيره» یعنی عرض برآید و به ذات موضوع منضم گردد، آن واسطه «حیثیت تقییدی انضمامی» خواهد بود و اگر وجودی باشد که از متن وجود واسطه نشأت بگیرد و در عین حال تحقیقی و رای آن متن نداشته باشد، آن واسطه «حیثیت تقییدی حقیقی» خواهد بود. در این هنگام اگر چنین وصفی، تحقیقی حدی و نفادی داشته باشد، آن واسطه را «حیثیت نفادی» می‌نامند و اگر تحقیقی نهفته و اندماجی داشته باشد، آن واسطه را «حیثیت اندماجی» می‌خوانند و نیز اگر تحقیقی ظهوری و شأنی داشته باشد، آن واسطه «حیثیت شأنی» خواهد بود.

۳. «بالذات» به معنای «بنفسه» است و «بنفسه» به معنای «بالحقیقه» یا اتصاف حقیقی است و اتصاف حقیقی هنگامی است که موصوف به وصف ذاتی خود - که نمایانگر هویت و درون‌مایه موصوف است و موصوف بدون آن هیچ است - متصف گردد؛ مانند وصف سفید برای سفیدی در قضیه «سفیدی سفید است» و وصف انسان برای زید در قضیه «زید انسان است» و وصف وجود برای واجب‌الوجود در قضیه «واجب‌الوجود موجود است»؛ لذا سفیدی «بالذات» متصف به سفید است و زید «بالذات» متصف به انسان می‌باشد. و واجب‌الوجود «بالذات» متصف به وجود.

«بالعرض» نیز در حکمت متعالیه به معنای «بالمجاز» است و آن هم به معنای اتصاف مجازی. اتصاف مجازی آن هنگام است که یک موصوف به واسطه ارتباط با موصوف بالذات، به وصف و احکام آن متصف می‌شود که این ارتباط می‌تواند

اتحادی، اجتماعی، عرضی و یا نوع دیگری باشد. صدرالمتهلین در تفسیر بالعرض می‌نویسد:

مراد از بالعرض این است که اتصاف موصوف به فلان حکم، مجازی و غیر حقیقی است و چنین اتصافی هنگامی صورت می‌گیرد که بین موصوف حقیقی و موصوف مجازی، علاقه اتحادی یا غیر اتحادی وجود داشته باشد؛ مانند اتصاف جسم به مساوات و عدم مساوات به واسطه علاقه اتحادی آن با مقدار و نیز مانند اتصاف جسم به مشابهت و غیر آن به واسطه علاقه اتحادی آن با کیف و مانند اتصاف سرنشین کشتی به حرکت، به واسطه ارتباطش با کشتی. (۱۹۸۱):

(۲۸۷/۲)

اقسام حیثیت تقیدی

چنانکه گذشت، حیثیت تقیدی واسطه‌ای است که خود حقیقتاً متصف به یک وصف و قید است و مقید نیز به دلیل اتحاد با آن، مجازاً و بالعرض به آن وصف متصف می‌شود و به تعبیری، وصف در حقیقت از آن واسطه و اتصاف مقید به آن از باب وصف به حال متعلق است. در چنین اتصافی، سلب قید از منشأ اتصاف یا همان واسطه ممتنع است؛ چراکه سلب شیء از خودش ممتنع است؛ ولی سلب وصف از مقید امتناعی ندارد. البته مقید با چنین قیدی، مرتبه‌ای مستقل از وجود واسطه پیدا نمی‌کند؛ بلکه همواره در کنار واسطه است و مادامی که به این قید مقید است، به هیچ وجه نمی‌تواند از واسطه جدا باشد. مثلاً در «الجسم ابیض بالبیاض» بیاض واسطه در عروض سفیدی بر جسم است و جسم مجازاً به وصف سفیدی متصف شده است و سلب وصف سفیدی از بیاض ممتنع

است؛ زیرا سلب شیء از خودش محال است؛ ولی سلب وصف سفیدی از جسم «بما هو جسم» صحیح است و لذا گاهی از موارد، سیاه یا سرخ است و چون جسم «بما هو جسم» در خارج سفید نیست و با وجود سفیدی سفید می‌شود، گفته می‌شود جسم بالعرض و المجاز به سفیدی متصف است.

بنابراین فرق اساسی حیثیت تعلیلی (واسطه در ثبوت) با حقیقت تقییدی (واسطه در عروض) در این است که در اولی، مقید حقیقتاً متصف به وصف است، ولی در دومی، مقید حقیقتاً متصف نیست؛ بلکه بالعرض متصف به آن وصف است و لذا سلب وصف از مقید در حیثیت تقییدی ممکن و در حیثیت تعلیلی ناممکن است. حیثیت تقییدی در حکمت متعالیه سه گونه است: ۱. حیثیت تقییدی مجازی؛ ۲. حیثیت تقییدی انضمامی؛ ۳. حیثیت تقییدی حقیقی.

۱. حیثیت تقییدی مجازی

حیثیت تقییدی مجازی واسطه‌ای است که تحصلی مستقل دارد و حقیقتاً متصف به یک صفت می‌گردد و مقید را که تحصلی منحاز و مستقل دارد، بالعرض و المجاز به وصف متصف می‌کند. در این نوع از حیثیت تقییدی، واسطه از جهت وجودی، وضعی و مکانی با مقید متغایر است که تنها به جهت عرفی، حقوقی، قراردادی و یا غیره با یکدیگر مرتبط گشته‌اند و همین ارتباط نیز موجب اتصاف مجازی مقید به وصف آن واسطه می‌شود. لذا آن وصف اولاً و بالذات برای متن اصلی (واسطه) و ثانیاً و بالعرض برای متن مرتبط (مقید) حاصل می‌گردد؛ مثلاً گاهی اتومبیل پنچر می‌شود؛ ولی راننده می‌گوید: من پنچر شدم؛

در حالیکه اتومبیل او پنچر شده است و چون به نحوی بین راننده و اتومبیل، تعلق و ارتباط وجود دارد، این گفتار از جهت عرفی، پسندیده و در اصطلاح ادبی، کاربرد مجازی است؛ یا فرمانده‌ای به سربازانش دستور می‌دهد حمله کنید و آنها پیروز می‌شوند؛ اما بعد از پیروزی خطاب به فرمانده می‌گویند: آفرین بر تو که از این نبرد پیروز و سربلند درآمدی! در حالیکه سربازان جنگیده‌اند و پیروز شده‌اند و این بدان علت است که حکم ابزار را به صاحب ابزار داده‌اند. حکیم سبزواری در بیان این قسم از حیثیت تقییدی و واسطه در عروض با پیروی از صدرالمتألهین می‌نویسد:

یکی از اقسام واسطه در عروض از قبیل حرکت کشتی و حرکت سرنشین

است به این معنا که سرنشین کشتی حقیقتاً به حرکت متصف نمی‌شود و حرکت

کشتی واسطه در عروض اتصاف سرنشین به حرکت است. (۱۹۸۱: ۳۸/۱)

تعلیقه)

۲. حیثیت تقییدی انضمامی

جایگاه حیثیت تقییدی انضمامی در بحث ارتباط موضوع و عرض است؛ به این نحو که واسطه، عَرَض و مقید، موضوع جوهر آن است و لذا در این نوع از حیثیت تقییدی، واسطه موجودی متحصل اما لغیره است که حقیقتاً به وصفی که از سنخ ذات خود اوست، متصف می‌گردد و مقید را که دارای تحصیلی مستقل است، مجازاً به آن وصف متصف می‌کند. در این نوع از حیثیت تقییدی، واسطه تنها از جهت وجودی با مقید متغایر است؛ زیرا وجود عَرَض، وجودی فی‌نفسه

لغیره و وجود جوهر، فی نفسه لفسه است؛ ولی از جهت وضعی و مکانی هیچ‌گونه تغییری ندارند؛ زیرا اینگونه نیست که وجود عرض و وجود جوهر همانند راننده و اتومبیل وی کاملاً جدای از هم تحصیل داشته باشند و لذا با انتفای تغایر وضعی، ارتباط این دو متن به اتحاد مبدل می‌شود و چنین اتحادی نیز وحدت و یگانگی مصداق را به همراه دارد و به سبب همین اتحاد، وصف عرض به موضوع سرایت می‌کند، به نحوی که اولاً و بالذات برای عرض و ثانیاً و بالعرض برای موضوع جوهری است؛ مانند «الجسم ایض بالبیاض» که وصف ایض (سفید) اولاً و بالذات برای خود بیاض (سفیدی) و ثانیاً و بالعرض برای جسم خواهد بود؛ چنانکه ذیل تعریف حیثیت تقییدی، نحوه اتصاف را بررسی نمودیم. حکیم سبزواری در تبیین این قسم از حیثیت تقییدی و واسطه در عروض می‌نویسد: «این قسم از واسطه در عروض از قبیل سیاه بودن جسم و سیاهی است...».

۳. حیثیت تقییدی حقیقی

حیثیت تقییدی حقیقی معنای بسیار ظریف و دقیقی دارد که با تفکر ظریف فهمیده می‌شود. چنین فهمی منوط به یافت صحیح موجود بالذات و موجود بالعرض است.

در حکمت متعالیه موجود بالذات تنها وجود اصیل است. چنین موجودی، موجود حقیقی، اصل در تحقق، منشأ آثار، صورت عینی، حقیقت متأصل، متحقق فی الاعیان، حقیقت خارجی، متحصّل و هویت عینی است که متن خارجی

تک تک مراتب هستی را پر کرده است. موجود بالذات بر دو نوع است: موجود بالذات و بنفسه‌ای که در تحقق خود نیازی به حیثیت تعلیلی و حیثیت تقییدی ندارد؛ مانند واجب‌الوجود و دیگری موجود بالذات و بنفسه‌ای که گرچه در تحقق خود نیازی به حیثیت تقییدی ندارد، به حیثیت تعلیلی نیازمند است، مانند وجودات امکانی. (همان: ۴۰/۱)

موجود بالعرض موجودی است که تحقق خارجی و عینی دارد و از متن وجود اصیل نشأت می‌گیرد و از آن متن برمی‌آید و برای تقرر و تحقق خود نیازی به خارج از ذات و متن وجود ندارد. چنین موجود و حیثیتی از سنخ ذات وجود نیست؛ یعنی هویت وجودیش غیر از هویت وجودی وجود اصیل است. به تعبیری، دیگر وجود موجود بالذات است و حیثیت فی حد نفسه هیچ‌گونه تحصیل و تحقیقی ندارد و معدوم بالذات است و تنها به برکت متن وجود تحقق می‌یابد و بالعرض و المجاز موجود می‌شود. چون در بالعرض باید بین موجود حقیقی و موجود مجازی به گونه‌ای ارتباطی باشد، لذا می‌بینیم موجود بالعرض با وجود اصیل، ارتباطی اتحادی پیدا می‌کند و با آن متحد می‌گردد. البته لازمه این نوع تحقق تبعی، افزایش وجودی وجود اصیل نیست و به تعبیر عرفی، عامل چاق شدن متن وجود نمی‌شود؛ چرا که موجودیت آن مشت‌پرکن نیست و چون موجود بالعرض حیثیت وجود اصیل است و خود، غیر متحصّل است، ما آن را «حیثیت لامتحصل» می‌نامیم. بنابراین اگر بخواهیم نسبت میان وجود اصیل و حیثیت لامتحصل را بررسی کنیم، خواهیم یافت که وجود اصیل به سه گونه، سه نوع حیثیت لامتحصل را پدید می‌آورد و با آنها مرتبط می‌شود که عبارتند از:

حیثیت تقییدی نفادی، حیثیت تقییدی اندماجی و حیثیت تقییدی شأنی.^۱ با توضیح یاد شده، حیثیت و واسطه در این نوع همان ذات وجود متحصل و موجود بالذات است و مقید نیز موجود بالعرض و حیثیت لامتحصلی است که از آن متن متحصل نشأت می‌گیرد. این حیثیت لامتحصل با موجود بالذات متحد است و به همین دلیل، علاوه بر اینکه آن موجود اصیل، خارجی است، حیثیت لامتحصل نیز به گونه‌ای خاص، خارجی می‌باشد و صرفاً از مفاهیم ذهنی نیست. البته مراد از گونه‌ی خاص این است که حیثیت لامتحصل گرچه در خارج تقرر دارد، به هیچ‌وجه تحقق یافته بر متن متحصل نداشته، به نفس همین متحصل دارای تحصل می‌شود و لذا با اینکه متن وجود اصیل مقرر است، هیچ‌گاه باعث کثرت و تعدد آن متن نمی‌شود. این نکته‌ای است که در صفات واجب‌الوجود که با ذات وی متحدند، بسیار روشن است؛ زیرا در عین اینکه صفاتش در ذات واجبی نهفته‌اند و خارجیت دارند، خارج از صقع ذات او نیستند و افزوده بر تن وی، تحقق مستقل و منحازی ندارند و به عنوان موجود بالعرض محسوب می‌شوند. همین نوع اتحاد با اندکی تفاوت در رابطه وجود با ماهیت نیز دیده می‌شود که ما در آینده به آن خواهیم پرداخت. ملاصدرا در این باره می‌نویسد:

صفات واجب جل اسمه زائد بر ذات واجب نیستند؛ بلکه وجود واجبی که عین ذاتش هست، مظهر همه صفات کمالیه اوست؛ بدون آنکه کثرت، انفعال،

۱. این سه اصطلاح را استاد گرانقدر، سید یدالله یزدان‌پناه بر پایه مطالعه دقیق آثار صدرای

شیرازی و حاجی سبزواری جعل کرده‌اند

قبول و فعلی در ذاتش لازم آید و فرق بین ذات واجب و صفات وی مانند فرق بین وجود و ماهیت در موجودات ماهوی است. پس همان‌طور که وجود، من حیث هوهو و به خودی خود موجود است و ماهیت من حیث هی‌هی و به خودی خود موجود نیست؛ بلکه از حیث وجود موجود است؛ همچنین صفات حق و اسمای او به خودی خود موجود نیستند؛ بلکه از حیث حقیقت احدی موجودند. (۱۴۰۱: ۳۸)

نکته مهمی که از اتحاد واسطه و مقید در حیثیت تقییدی حقیقی لازم می‌آید، آن است که براساس قاعده «حکم احد المتحدین یسری الی الآخر» وصفی که از آن حقیقت متن تحصیل می‌یابد؛ به لامتحصل سرایت می‌کند؛ به نحوی که اولاً و بالذات برای متحصل و ثانیاً و بالعرض برای لامتحصل است.

حیثیت تقییدی اندماجی

واسطه در این قسم از حیثیت تقییدی حقیقی وجود اصیل است؛ خواه واجب باشد و خواه ممکن و نیز مقید، حیثیت لامتحصل اندماجی است. این حیثیات، حیثیات انباشته و جهات نهفته در متن وجودند و به صورت تساوق وجودی با متن وجود گره خورده‌اند و گرچه در خارج موجودند و از متن اصیل نشأت می‌گیرند، فی حدنفسه معدوم هستند و اگر تحصیلی می‌یابند، به برکت وجود متحصل است و لذا به عنوان موجود بالعرض محسوب می‌شوند. از اینرو وجود اصیل، اولاً و بالذات و حیثیت اندماجی نیز ثانیاً و بالعرض متصف به وصف هستند. البته تحصیل خارجی این موجود بالعرض به هیچ وجه افزوده بر متن متحصل نیست و لذا تقرر آن در متن، مستلزم تعدد و تکرار متن نمی‌شود؛ چراکه

نحوه وجود آن به گونه‌ای است که شراشر متن وجود و در حاق ذات وجود، نهفته و مندمج است و با اشاره به هر نقطه از متن، اثر آن دیده می‌شود. مثلاً وصف دایره برای کره به گونه‌ای است که برون، درون، مرکز و سطح کره دایره است و چنین نیست که نقطه‌ای دایره باشد و نقطه‌ای دیگر نه و همین ارتباط تنگاتنگ در لسان فلسفه با نام ارتباط اتحادی رایج است. همین اتحاد، قاعده «حکم احد المتحدین یسری الی الآخر» را مجسم می‌کند؛ لذا هم متن وجود به اوصاف حیثیات اندماجی متصف است و هم حیثیات متصف به احکام وجود هستند؛ البته نکته قابل توجه اینکه هر مرتبه وجودی، بسیاری از حیثیات اندماجی را به نحو انباشته و نهفته در خود دارد.

برای حیثیات لامتحصل اندماجی می‌توان دو نمونه حقیقی ارائه داد: یکی، صفات واجب‌الوجود که در صقع ذات وی موجودند و موجب کثرت ذات وی نمی‌شوند و دیگری احکام مشترک تمامی وجودات اصیل همچون وحدت، فعلیت و همه معقولات ثانی فلسفی که در حاق وجود اصیل، نهفته و مندمج هستند. ملاصدرا به نمونه نخست چنین اشاره دارد:

همانا صفات واجب، عین ذات وی هستند؛ همان‌طور که راسخان در علم می‌دانند که وجود واجب تعالی، که نفس حقیقت اوست، مصداق صفات کمالی و مظهر اسمای جمالی و جلالی اوست. پس این صفات کثیر بدون هیچ‌گونه کثرتی به وجود واحد موجودند... بنابراین همان‌گونه که وجود ممکن نزد ما موجود بالذات است و ماهیت به عین این وجود، موجود بالعرض است - چرا که وجود مصداق ماهیت است - حکم تحقق صفات واجب به وجود واجب مقدس نیز این

گونه است. (لاهیجی، بی تا: ۲۷۴)

اما نمونه دوم که در سخنان ملاصدرا چنین انعکاس یافته است:

الوجود فی کل موجود عین وحدته و الوحدة فی کل شیء عین وجوده؛ وجود
در هر موجودی عین وحدت اوست و وحدت در هر شیء، عین وجود اوست.
(۱۹۸۱: ۱۵۷/۲)

بدان که وحدت، رفیق وجود است، به این معنا که هر جا وجود باشد وحدت
نیز در آنجا هست؛ زیرا این دو در صدق بر اشیا مساویند؛ پس به هر آنچه
موجود گفته می شود، واحد نیز می گویند و لذا بسا گمان شده این دو از جهت
مفهومی واحد هستند؛ در حالیکه چنین نیست؛ بلکه این دو به حسب مصداق
واحدند، نه به حسب مفهوم. (همان: ۸۲)

بر این اساس علامه طباطبایی می نویسد:

صفات و محمولاتی که حقیقتاً به وجود ملحق می شوند، اموری خارج از ذات
وجود نیستند؛ زیرا اگر خارج از ذات آن باشند، باطل (عدم) خواهند بود. (بی تا:
۱۳)

گاهی به حیثیت تقییدی اندماجی «محمول من صمیمه» نیز می گویند؛ چنانکه
به حیثیت تقییدی انضمامی «محمول بالضمیمه» نیز می گویند. حکیم سبزواری در
این باره می نویسد:

خارج محمول من صمیمه آن محمولی که خارج از حاق ذات معروض باشد و
با محمول بالضمیمه مغایر است؛ یعنی گاهی عرضی گفته می شود و از آن معنای
خارج از شیء و محمول بر آن اراده می شود، مانند وجود، موجود، وحدت،
تشخص و مانند اینها که گفته می شود آنها عرضی های معروض هستند؛ زیرا

چنین محمول‌هایی خارج از معروض خویش هستند؛ ولی از سنخ محمول‌های بالضمیمه نیستند. در مقابل، گاهی عرضی گفته می‌شود و از آن محمول بالضمیمه اراده می‌شود، مانند ابيض و اسود در اجسام. (۱۴۱۲؛ ۱/۱۷۸ و ۱۷۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱؛ ۱/۳۲ و ۳۳ تعلیقه)

حیثیت تقییدی نفادی

واسطه در این قسم از حیثیت تقییدی حقیقی وجود اصیل است؛ اما وجود اصیل، ممکن و مقید نیز حیثیت لامتحصل نفادی است. این وجود اصیل امکانی، وجودی متعین و محدود است که با شکن، تطور، تجدد و مرتبه مرتبه شدن وجود گسترده و سریانی پدید می‌آید و حیثیت نفادی آن، همان ماهیت خارجی است که از حد، نحوه، دامنه، پایانه و نفاد هر شکن و تطور هستی نشأت می‌گیرد و موجود می‌گردد و تا آن هنگام که وجود مرتبه مرتبه نشود، ماهیتی از ماهیت بروز نمی‌کند. چنانکه صدرالمآلهین بدان اشاره کرده و می‌نویسد:

وجود امکانی هیچ‌گونه تعیینی ندارد، جز اینکه ماهیت به واسطه مرتبه‌ای از قصور و درجه‌ای از نزول از چنین مرتبه وجودی نشأت می‌گیرد. (۱۹۸۱؛

۱/۱۷۸)

همچنین می‌گوید:

به واسطه هر یک از مراتب وجود، ماهیتی از ماهیات آشکار می‌شود؛ زیرا وجود به آن متصف و با آن متحد است. پس تا آن هنگام که نحوه‌ای از وجود تحقق پیدا نکند، حکم بر ماهیت منسوب با آنکه به نوعی با وی متحد باشد، ناممکن است. (همان: ۲/۲۸۸)

گرچه چنین حیثیتی در خارج موجود است و از متن وجود اصیل نشأت می‌گیرد، فی حدنفسه معدوم بوده، به واسطه وجود موجود می‌شود و لذا موجود بالعرض است؛ چون تا متن وجود ممکن نباشد، حد متن نخواهد بود. از اینرو وجود اصیل اولاً و بالذات و نیز حیثیت نفادی ثانیاً و بالعرض متصف به وجود هستند؛ البته تحقق این موجود بالعرض، تنها تحققی حدی و نفادی است و به هیچ وجه ورای متن نبوده، افزونی بر آن ندارد و لذا مستلزم تعدد متن نیست؛ در عین حال، از اوصاف انباشته و مندمج در متن وجود نیست و از اینرو از سنخ حیثیت اندماجی محسوب نمی‌شود. بنابراین نحوه وجود حیثیت نفادی به گونه حدی و نفادی است. به این ترتیب، ارتباطی بین وجود و حدش پدیدار می‌شود که از نوع ارتباط اتحادی و به معنای تساوق ماهوی است. البته باید توجه داشت که برخلاف حیثیت اندماجی، هر وجود تحدد یافته و شکن خورده، یک ماهیت بیش ندارد؛ زیرا فقط یک حد، یک نفاد و یک چیستی دارد. چنانکه وقتی به یک مثلث کاغذی توجه می‌کنیم، می‌بینیم ماهیت مثلثی بدون آنکه افزایشی پدیدار سازد، از پایانه آن کاغذ سه گوش به دست می‌آید و یک حد مثلثی بیش ندارد.

صدرالمتألهین با عبارات مختلف، زوایای حیثیت تقییدی نفادی را باز می‌گشاید. از دیدگاه وی، ماهیت فی حدنفسه معدوم است و به برکت وجود، موجود گشته، به عنوان موجود بالعرض محسوب می‌شود و لذا می‌گوید:

همانا اعیان موجودات ممکن، نیر نیستند؛ زیرا معدوم هستند؛ اگر چه اتصاف

آنها به وجود به نحو بالعرض است نه بالذات. (همان: ۲۹۲)

همچنین می‌نویسد:

همانا وجود، اصل در تحقق است و ماهیت در تحقق خویش تابع اوست. پس وجود، موجود فی نفسه بالذات و ماهیت به واسطه وجود، موجود بالعرض است.

(۱۴۰۱: ۸ و ۴۰)

ملاصدرا بر آن است که چون ماهیت در خارج به واسطه وجود و به نحو بالعرض موجود است، با وجود اصیل خارجی در ارتباط می‌باشد و این ارتباط نمی‌تواند از نوع ارتباط دو شیء متحصل باشد؛ زیرا ارتباط وجود و ماهیت، ارتباطی اتحادی است و دو شیء متحصل گرچه بنحوی با یکدیگر مرتبط هستند، ارتباط آنها اتحادی نیست. از این رو ارتباط وجود و ماهیت، ارتباط دو شیء متحصل، مانند بیاض و جسم نیست؛ به نحوی که وجود همچون جسم، موجود بالذات بوده، تحصیل منجز داشته باشد و ماهیت نیز همانند بیاض، موجود بالذات بوده، دارای تحقق اضافه باشد و به نحو متحصل مستقل بر وجود عارض گردد؛ بلکه اتحاد این دو به نحو ارتباط دو شیء است که یکی متحصل و دیگری لامتحصل است. صدرا با توجه به همین نکته می‌گوید:

همانا دانستی که نسبت وجود با ماهیت، همانند نسبت عرض با موضوع نیست به این نحو که برای ماهیت تحقق باشد و برای وجودش تحقق دیگری و آنگاه بر ماهیت حلول کند؛ بلکه وجود، نفس تحقق و حصول ماهیت و چیزی است که ماهیت بدان تحصل می‌یابد. پس ماهیت فی حد نفسه در نهایت پنهانی و بطون و خفاست و فقط به واسطه وجود، تگون و ظهور پیدا می‌کند و منور می‌گردد. پس نسبت بین وجود و ماهیت اتحادی است، نه تعلق و نیز اتحاد بین دو شیء متحصل تصور نمی‌شود؛ بلکه اتحاد در جایی است که یکی از آنها

متحصل و دیگری لامتحصل باشد؛ چنانکه این نوع اتحاد بین جنس و فصل از آن

جهت که جنس و فصل هستند، برقرار است. (۱۹۸۱: ۱/۱۰۰)

از لوازم این اتحاد، عینیت خارجی وجود و ماهیت است که ملاصدرا آن را با عبارت «وجود کل ممکن عین ماهیته خارجاً و يتحد بها نحو من الاتحاد». (لامیجی، بی تا: ۱۲۳) مکرراً ذکر کرده است. این عینیت به معنای عینیت هویتی و همچنین از نوع تساوق وجودی نیست؛ بلکه عینیت آن دو به معنای تساوق ماهوی و ورا نبودن ماهیت از متن وجود است. این نوع اتحاد چنانکه در تعریف حیثیت تقییدی حقیقی گفتیم، موجب آن می شود که ماهیت به برخی از اوصاف وجودی متصف گردد و وجود نیز به بعضی از اوصاف ماهوی متصف شود؛ چرا که «حکم احد المتحدین یسری الی الآخر» و لذا ملاصدرا در بیان این تعاکس می گوید:

هر یک از عین ثابت (ماهیت) و وجود نسبت به هم متعکس الحکم هستند و

مراد از این تعاکس حکم این است که ماهیت به بعضی وجود متصف می شود و

وجود نیز به ماهیت و به بعضی از صفات آن متصف می گردد. (۱۹۸۱: ۲/۲۹۷)

از جمله این تعاکس ها، اتصاف وجود عینی به جوهریت و عرضیت است که وجود جوهر به جوهریت همان جوهری که از نفس وجود محدود قائم بالذات پدیدار گشته، جوهر است و وجود عرض، به عرضیت همان عرضی که از وجود قائم بالغیر به وجود آمده، عرض است:

مختار ما این است که وجود جوهر، جوهر است به جوهریت همان جوهر

(پدید آمده از حد وجود قائم بذاته) نه اینکه به واسطه جوهری دیگر، متصف به

جوهر شود و همچنین وجود عرض، عرض است به عرضیت همان عرض (که از حد وجود قائم بغیر پدیدار شد) نه اینکه بواسطه عرض دیگر، متصف به عرض گردد. (همان: ۶۳/۱)

البته صدرالمتألهین هویت وجودی ماهیت را با عبارات متنوعی از جمله موجود بالعرض، اعتباری، لامتحصل، لامتأصل، حکایه الوجود، فرع، خیال و عکس الوجود، تابع الوجود و ظل الوجود بیان می‌نماید. وی از این الفاظ با تنوع آنها معنای خاصی را اراده کرده است.

غرض وی از استعمال لامتحصل و لامتأصل این است که ماهیت، معدوم بالذات است و هیچ‌گونه تحصل و تأصلی ندارد و با انتخاب واژه بالعرض می‌خواهد به سه امر توجه هد. ۱. بین وجود و ماهیت در خارج اتحاد برقرار است؛ ۲. لازمه این اتحاد، اتصاف ماهیت به احکام وجود و اتصاف وجود به احکام ماهیت است؛ ۳. وجود در تحقق ماهیت، نقش واسطه دارد و با الفاظ ظل، تابع، فرع، تعین، خیال، حکایت و عکس به جنبه موجودیت بالعرض و عینیت بالمجاز ماهیت توجه دارد و بر آن است که وجود اصیل به خارج نیاید، ماهیت نمی‌تواند رنگ واقعیت بگیرد. علاوه بر آن، ماهیت همانند وحدت و فعلیت از احکام وجود نبوده، و در سراسر متن وجود موجود نیست و لذا در صمیم ذات وجود تحقق ندارد.

حیثیت تقییدی شانی

حیثیت شانی از اقسام حیثیت تقییدی حقیقی است؛ اما باید توجه داشت

چنین حیثیتی در نظام علی - معلولی فلسفه جای ندارد؛ بلکه جایگاهش در نظام وحدت شخصی وجود است که اوج حکمت متعالیه، غایت قصوای فلسفه اسلامی و نقطه تلاقی برهان و عرفان است. چنانکه ملاصدرا این اوج را افتخار خود می داند و می گوید:

پروردگارم با برهان نیر عرشی مرا به صراط مستقیم هدایت نمود؛ یعنی موجود و وجود، منحصر در حقیقت واحده شخصیه است و در موجودیت یکتا بوده، در خارج هیچ همتایی ندارد. از اینرو در خانه هستی غیر او دیاری نیست.
(همان: ۲/۲۹۲)

واسطه در این قسم از حیثیت تقییدی حقیقی، وجود اطلاقی، احاملی و سریان یافته‌ای است که همچون پرده‌ای گسترده پهن‌دشت بر جهان هستی گسترده است و همچون اقیانوس بیکران در دل تمامی هستی‌نماها تحقق دارد و همچون نفس آدمی که در تمام بدن منتشر است و در فراخنای تک تک موجودات و شئونات حاضر است و مقید در این نوع حیثیت، شأن و ظهور این وجود احاطی است. چنین حیثیتی. چنانکه بزرگان عرفان برآند، فی حدنفسه هیچ‌گونه بوی وجود ندارد و معدوم بالذات است و به واسطه وجود احاطی موجود می‌شود و لذا موجود بالعرض است. (ابن ترکیه، ۱۳۸۱: ۳۰۰ - ۳۰۳) از اینرو وجود اصیل محیط اولاً و بالذات و حیثیت شأنی ثانیاً مبهم است و بالعرض به وجود متصف است. البته چنین موجود بالعرضی هیچ‌گونه افزایشی بر متن وجود ندارد و لذا مستلزم تعدد و کثرت متن وجود احاطی نمی‌شود و چون این نوع حیثیت به عنوان حیثیت در سراسر متن هستی، به‌گونه انباشته و مندمج تقرر ندارد، لذا از نوع

حیثیت اندماجی نیست و چون وجود احاطی، نامتناهی و بی پایان است، تحدیدپذیر نیست. از اینرو حیثیت شأنی نمی تواند به نحو حدی و نفادی در دامنه و پایانه متن اصیل موجود باشد؛ لذا از سنخ حیثیت نفادی نیست. ملاصدرا با چنین نگرش ژرفی به وحدت شخصی وجود و کثرت شئون اشاره کرده و می نویسد:

همانا وجودات، اگرچه متکثر و متمایزند، از مراتب تعینات حق اول و ظهورات نور او و شئونات ذات او هستند، نه اینکه آنها اموری مستقل و ذواتی منفصل باشند. (۱۹۸۱: ۷۱/۱)

و همچنین می گوید:

برای ماسوای حق یگانه، نه وجود استقلالی است و نه وجود تعاقبی؛ بلکه وجوداتشان جز تطورات آن وجود یگانه و تشؤنات آن وجود یکتا نیست. (همان: ۳۰۵/۲)

حیثیت شأنی از ظهورات متن محیط بوده، با وی متحد است و این اتحاد نیز به معنای معیت است و معیت هم به معنای نبود دوگانگی است. (قمشه ای، ۱۳۷۸: ۱۸۱) البته این معیت یک طرفه است و تنها وجود مطلق بدون مقید تحقق دارد؛ ولی مقید بدون مطلق تحقق ندارد. (همان).

باید توجه داشت که مراد از عینیت وجود احاطی و شئون وی، عینیت از حیث تحقق و تقرر شأن است، نه از حیث تعین و تقید شأن. شارح *فصوص الحکم* در این باره می نویسد:

هنگامی امور متکثر، عین وجود مطلق محسوب می شوند که از حیث وجود و

حقیقت اعتبار کردند و هنگامی غیر وجود مطلق تلقی می‌شوند که از حیث تعیین

و تقید اعتبار کردند. (قیصری، ۱۳۸۲: ۷۸/۱)

براساس نکته یادشده متن اصیل احاطی در مرتبه ظهور عین شأن و در سراسر شأن حاضر است، بدون اینکه موجب تکثر متن واحد محیط گردد و شأن نیز در مرتبه ظهور خویش عین متن محیط است، بدون اینکه موجب تکثر متن وجود گردد. عارف فرزانه آقا محمدرضا قمشه‌ای در بیان این نکته می‌گوید:

و بالجملة المطلق عین المقید فی مقام التقیید و المقید عین المطلق فی هذا

المقام؛ به طور خلاصه، مطلق در مقام تقیید، عین مقید است و مقید در همین

مقام، عین مطلق. (۱۳۷۸: ۱۸۱)

منابع

- ابن ترکه، صائن الدین، ۱۳۸۱؛ تمهید التواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- سبزواری، هادی، ۱۴۱۲، شرح المنظومه، تهران: نشر ناب.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۹۸۱، الاسفار الاربعه، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- _____، ۱۴۰۱، الشواهد الربوبیه، بیروت: موسسه التاريخ العربی.
- طباطبایی، محمد حسین، بی تا، نهاییه الحکمه، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- قمشه‌ای، محمدرضا، ۱۳۷۸، مجموعه حکیم صبا، تصحیح حامد ناجی و خلیل بهرامی، اصفهان: کانون پژوهشی.
- قیصری، داود، ۱۳۸۲؛ شرح فصوص الحکم، تعلیق و تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- لاهیجی، محمد جعفر، بی تا، شرح المشاعر، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- میرداماد، ۱۳۶۷، قبسات، به اهتمام مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.